



۱۷۴۱۰۷

شرحی زهی شری

عربی حاشیه

آثار

جلال الد

(مکتب)

۱۷۴۱۰۷

آثار احمد

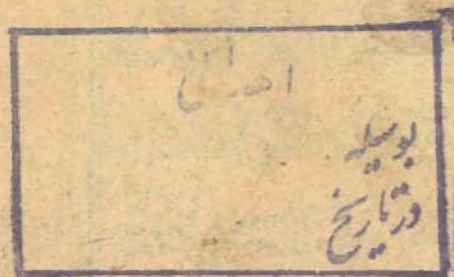
جلال الدین محمد حسن شیرازی

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۱۷۴۱۰۷

آثار احمدیه

جلال الدین محمد بنی شرقی زهی شازی
(ملقب بہ عبداللہ شریف)
۱۳۳۳ ق. سالس. چاپ کنی



۱۷۴۱۰۷

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي هدانا لهذا
 الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
 والحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين
 بعد ذلك
 قد علمنا أن
 الدنيا دار فناء
 والآخرة دار بقا
 فمن استعمل الدنيا
 على ما رزقها
 من غير حساب
 فقد ضل سبيلها
 ومن استعملها
 على ما رزقها
 من حساب
 فقد استقام سبيلها
 ومن استعملها
 على ما رزقها
 من غير حساب
 فقد ضل سبيلها
 ومن استعملها
 على ما رزقها
 من حساب
 فقد استقام سبيلها

(معيان)

كتابخانه و اسكندرية
 ١٢٢٥ - ٢١٢٧
 ١٢٢٥

و معيان چنانچه در
 مفسر خاوندی
 یو قد من شجرة مباركة
 صدر الاكام من
 متطابق الجناح
 اقمرا عظم
 سيد جلال الدين
 الذهبية
 الله تعالى
 حامل
 ان كان

و معيان چنانچه در
 مفسر خاوندی
 یو قد من شجرة مباركة
 صدر الاكام من
 متطابق الجناح
 اقمرا عظم
 سيد جلال الدين
 الذهبية
 الله تعالى
 حامل
 ان كان

هَذَا
رَسُولُ اللَّهِ مُحَمَّدٌ
بِأَمْرِ الْأَحَدِيَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَبِشَرِيعَةِ جَمْعِ اللَّهِ إِلَى خَيْرِ الْأَخْيَارِ

طَرِيقِهَا

مِرَاطُ الْمُسْتَقِيمِ وَلَا يَتُكَبَّرُ كُفْرًا كَمَا تَشْرِيْعُ
خَفِيَّةٍ أَسْتِ وَأَنْزَافَقَرُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَالْأَسْلَامُ أَنْزَلَتْ بِأَوْصِيَاءَ كَرَامٍ خُلَفَاءَ
خَلَامٍ أَوْسَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ مَرِيدًا
أَنْزَلَتْ بِمَوْلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِ
أَوْلَادُ أَنْزَلَتْ بِأَخِيَّةٍ وَثَقَّةٍ بَقِيَّةٍ

أَنْزَلَتْ

وَعَدًا لَا يَبْدُلُهُ عَدَلُ بَعْضِ أَهْلِ الْأَمَامِ
وَالْبَرِّ وَالْعَقَامِ الْأَمَامِ وَالْكَافِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَالْأَسْلَامُ كَمَا مَرِيدًا أَنْزَلَتْ بِمَوْلَى خَيْرِ
خَوَاهِدُ كَمَا مُشْرِفٌ بِشَاحِ شَرِيفٍ شَاهَانَهُ مَا
شُودَ أَوْ مَرَاتُكَ دَوَانِ كَمَا خَيْرٌ لَا مَوْصِيَّةً
أَسْتِ كَمَا قَلَمُ عَفْوٍ بِكُنَاهَانِ أَوْ كَيْدُ شُودَ
وَأَنْزَلَتْ بِمَوْلَى أَوْ نَافِقَةٍ سَرَاوَارِ بِنِ كُنِ
صَفْوَةٍ أَيْتِ كَرْدِ دَوَانِ مَوْلَى الْأَنْ
أَوْ لِيَاءِ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
مُسْتَدْرَجٌ يَشُودُ أَوْ كَلِ تَرْكَ دُنْيَا وَتَرْكَ
حُبِّ دُنْيَا كَمَا قَالَ النَّبِيُّ الْأَعْرَبُ صَلَّى اللَّهُ

عليه وآله حب الدنيا رأس كل خطيئة
 ونزادة آخر خورش وپوشش نكاه ندا^{شستن}
 وپه قله ضرورت از مال و منال بردا^{شستن}
 و ترك طعام حرام خودن و ترك لباس^{شستن}
 حرام پوشیدن است كما قال الله تعالى
 يا ايها الذين امنوا كلوا من الطيبات واعلموا
 صالحا سيما ترك فعل حرام كردن
 كما قال رسول الله عليه صلوات الله
 ما هيبتكم عنه فاستهوه وما امرتكم به فافعلوا
 منه ما استطعتم جهار ترك بخل كردن
 است كما قال امير المؤمنين سلام الله

عليه البخل متعجل للفقر ينجم
 ترك بغض وعداوت كما قال سيد المر^{شستن}
 لا تغضب ثلاث مرات في جواب من قال
 او صيحه شتم ترك حدات كما
 قال امير المؤمنين عليه السلام ليس للحدوة
 لهفتم ترك ظن بدنب بامر دست
 كما قال الله سبحانه وتعالى يا ايها الذين
 امنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن
 اثم هتم ترك غيبت مسلمانان كما
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله
 الغيبة اشد من الزنا هم ترك دسرخ

كُفْتَنَ آتِ كَا نَالَ التَّيْمَ حَلَّ اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَالْهَ الْكَذَابُ لَا يَأْتِيهِ وَهُوَ تَرْكُ دِينِ
 نَبِيٍّ بِكَافِرٍ وَهُوَ آتِ يَا نَبِيَّ هُمُ تَرْكُ
 دَلِّ اِنْ اَرَادَ مِنْهُ مَرْدُومٌ چنانچه گفته اند آرد
 اِنْ اَرَادَ خُلَايَا بِيَا اَرَادَ دَوَانِي هُمُ تَرْكُ
 بِيَا اَرَادَ دَلَا مَبَاشَرِ مُقَيَّدِ بَرَاهِدَانِ رَا اَرَادَ
 كَهْتِ مَرْتَبَةُ تَسْبِيحُ شَانِ طُنَابِ كَدَا اَرَادَ
 چُونِ پَادِشَاهِ جَبَّ جَاهِ جِهَانِ پَنَاهِ مَطْهَرِ
 لُطْفِ اَلِ شَاهِ عَضْدِ الْقَوْلِ طَرِ اِنْ كَوْتِ
 سُلْطَنُشْ بِي تَرْكِ اَيْنِ وَاِنْ اَرَادَ خَلَّتْ شَيْعَةُ
 مَطَرِ بُوْدِ اَمَّا رِكَ مَبَارَكُشْ بِنَاجِ دَوَانِ

جانشانی می کردند غالب امداد هم از آن
 شهید ساختند اما مراد را معصوم مظلوم
 نرختار و معصوم پناه بجای خرابی که در آن
 حواله بوده بود که مخفی شدند کافران کون
 آنرت لال و هامون اطراف جنگ کاه خنجران
 که حضرت ولایت پندار امداد مخفی شد
 بود مکرر تقصیر و تجسس نمودند نظر
 ایشان در نیامده می گفتند که امداد
 جبهه مجروح و نرختار پیاده بوده کشته
 نکته و ازین حواله هم بیرون و نزق این
 چه تراست اینکه او را نه میایم غافل

از آن که حق تعالی اندات پاک از حیم
 ناپاک انظلمان لے پاک پنهان ساخته بود
 القصه چون انعامیه و انجاء خرابه در
 حواله کورستان مسلمانان بود که بعد از آن
 عروم انعام بانرا کاه شده اهل ایمان و اسلام
 مکرر از حواله آن کورستان مشاهده
 نور می نمودند که سر بکاک اخگر کشیده ناقص
 که سر بر کامرانی شاه عضد الدوله که از
 سلاطین آل بویه بود بشیر از امداد
 مشهد آنحضرت کرده که بشیر زبانش
 مشرف کرده و بنای بر سر مقدس میان

مرتب سازد که نشان عید این نژاد
 دل این پادشاه عادل موعود بود
 شبیکه در خیال جمال با کمال آن در بحر
 امامت و افضال بخواب رفت او را
 آنحضرت حاصل شد و فرمودند اگر مشتاق
 زیارت مشهد مایه در هوای فلاک
 چاهی است ما در آنجا بوجایه کرمه
 ولا تقولوا لمن قتل فی سبیل الله اموات
 بل احياء و لکن لا تعلمون زندگان
 شده ایم سلطانان اینهاست اینهاست
 خواب از چشم رفته بر حجت و با صبح

خوش حال نشست و همین که خورشید
 چرخ بر رفت عالم آفرین بر او
 بر کشید انشا الله بخت سرا و اراج
 کمان را بطلب مشایخ عظام و ثقیان
 و امر او و وزراء فحار فرستادند شرح خواب
 خود را یا ایشان در میان نهادند و الا اتفاق
 بان محل که حضرت امان زاده نشان داد
 بود رفتند و بتفحص مشغول شدند تا گاه
 سرچاه بایشان ظاهر گشت پس بیکه آنرا
 نظام که در درگاه خداوند ذوالجلال و
 الاکرام و قرب تمام داشت و بتقوی و

پرهیزگار به معرفت موصوف بود با نچا
 رفقه مشاهده نمود که شخصی نورانی در
 گوشه انداخته متلخ فتنه پیش رفقه
 که دست مبارکش بوسه دهد دید که نوحی
 بر پشت دست انحضرت و پنبه برانجام
 خواست که پنبه را بردارد اثر خون ظاهر
 پنبه را بجای خود گذاشته انگشت از
 دست مبارکش بیرون آورده دست
 و پا به انحضرت بوسه داده پس بانگ زد
 تا او را بالا کشیدند و آن گشتن را بدست
 حضرت پادشاه کامیاب داده چون نقش

خاتم را ملاحظه نمودند نوشته بود آمدن
 مؤمنان پس افشاه جماله سعادت قرین
 تعظیم از او بوسیده و بر خیم و روی مالیده
 حاضران هم مشرف بشرف زیارت او شده
 صلوات بکوشش کشته صلوات رسانیده
 بعد از آن سرانجام دخیه مانند را پوشانیده
 شروع در عمارت کردند و پادشاه مدتی
 در آنجمله مرغی بود آن گشتن را طلبیده
 در آب انداخته و اشامیده در ساعت
 نجات و استراحت یافت و بعد از مدتی که
 آنرا بردارید که آن پادشاه مرفیع مکان را

نیز مرخصی صعب رُوی نموده امر فرمود تا
 آن انکسار از خزانه بیاورند هر چند خزانه
 دار مقصص گردد پیدانشده و انشاء پیر
 سر مرخصی از پیداشدن آن انکسار بسیار
 مکتوب پریشان شده که خازن را ملازم نهادند
 نموده از غایت غم و غصه میل خواب فرمود
 در خواب انبیا دشاه کامیار را رُیت آنحضرت
 ولایت مرتبت هدایت منزلت حاصل شده
 باو فرمودند اید و تقدیم نمودن انکسار را اگر
 بانه شده در عرض که انکسار بسیار پدید
 که نزد من نموده و حالا درین دهنه است

آورده امر مرجع بیدار آوردن انکسار
 میا را مکرر که باعث سرافرازیه و عفا حق
 بود مرد نیا و اخوت خواهد بود بنوعی و چون
 آن انکسار است سالک سالک طریقت و سالک
 بمالک حقیقت طلب فلک التقوی و الدین
 مرشد اهل الصدق و الیقین شیخ
 الدین که جوهر معین فرمودم و بوسیله
 تو مؤمنان بشرف این کسوف شریف از دست
 انقلب نرمان مشرف و فرخان خواهند شد
 و شیخ عقیق الدین نور بر اخلیفه و ثاب
 مناب خود در این نموده اند و او را مرخص

فرمود که تبارک تبارک ما را غلام نیوی و بالکون
 سیرتان متقی را حب الکرمه ان اکرمکم
 عند الله اتقیکم پوشانیدن انکوت بر
 سائره حضرت سلطان در کمال شوق
 و ذوق از اغواب فرج انا بریدار شده
 غم ملاقات انشیخ بر کوار فرموده
 چون به منزل او فرود فرمود پیش اینه
 حرفه گوید چون شیخ از عالم غیب خبر دار
 کرده بودند گفت ای پادشاه صورت حق
 خواجه که در کسوت تاج با استیلاج دیده
 مبارک باشد سلطان اعتقاد به دیگر

نسبت بشیخ پیدا شد و اتفاق شیخ فرمود
 سر دهنه آمدند و سلطان حب الاشارة
 کثیر البشارة اما مراده واجب العظیم لان
 الکرم دهنه را شکافته باندرون رفت
 محلی بداند خانی که دید و جهان پیش
 هرگز بانصفا منزل ندیده بود و بگوشت
 هوش نشیند و دماغ جان از عطر انور
 جنت نشان بنوعی عطر شد که آن خود بی
 گشت و بعد از ساعتیکه خاطر را هرگز از آن
 یافت نور جمال با کمال آن مظهر لطف و الجمال
 بر درجه جسم اوالش ناف ذات فرشته

صفات مقدس ان اقدس و انص مخلوقات را
مشاهده نمود که تکیه فرموده و چشم مبارک
برهم نهاد و همان آنکس که آنرا خوانده ان
سلطان داد گستر ناپیدا شده بود در آنکس
دارد و تاج و تاج و تاج و تاج در پیش روی
آنحضرت نهاد و آنرا مشاهده در کمال حیرت
ایستاده بود که ناکا و او را نیز شنید که آن
عقد درین معد و در آن اقبال با نجه مانده
اقدار کرد و هیچ اندیشه منهای که
دولت دهد خدا می کس را بخلط اکثر
شایسته این دولت نبود که چنین منزلی

منفرد
نمود

شرف میفرمود که اکنون شعر تاج اربستان
و بیرون و که شیخ انتظار است کثرت
شهریار بر سلطان آنرا و ادب پیش
زیرین خدمت بوسه داد و اسفند دهن
عالم خدمت نموده تاج بر صورت و از ده
بیرون آمده بدستان قد و مشایخ
داد و آنجناب آنشایخ مبارک را بوسید و
بر روی و مالید و در حرکت نماز میخواند
ایز عطیه بی گمانه گذارد و صلوات و سلام
بر او و اح مقدس ائمه ائمه فرستاده شد
بوسیدند و بر نهادن هاشم آنرا طریق

۱. رب بید را خسته پس تاجی بمان ستور
 از بیم شتر مرتب کردند و حضرت شیخ بیکپر
 کعبه بر سر سلطان نهاد و سلطان از او
 سزاوارتر به از انعامات سرمد دست داد
 و حضرت شیخ نیز تاجی بمان طریق تربیت نمود
 و خود را باین کسوت موعود مشرف نمود
 رسیدن و طالبان را نیز امر پوشیدن آن بعد
 از توبه و انابت ایشان می کرد که شرایط
 نصیحت بجای آورد که هر کس این دو را
 ترک بر تارک خود نهاد که ترک دو اند که
 حاصلی که در مقدمه مذکور شد از او خوش

۱. آمدن و صد و نیت و خلوص عقیدت
 نماید مرتب کارهایش در پنج شده در
 لواء اشتیاق بخش سر بر لاله سر مقام
 از فلک الافلاک می گذراند سر طایفه
 سر و سر به جراین تاج مدان هرگز بود لا
 پوشیدن آن کمر تارک آن دو اند
 ترک شد بر تارک تو مبارکت آن بجهان
 پس بر کس لازمست پوشیدن این تاج هاج
 با ابتهاج بلیق اهل توفیق و تحقیق تامل
 جهال در مقام اغفال و اهل غافل که آن
 غایت محال و افعال سر پیش انداخته

لما مات بدينان ملامت كزند وانكرت
 عذاب وعقاب دهر پيچ و تاب افتاده
 اشد شفاعت انصاف جان نايك كه حضرت
 جبرين جبر شفيق و زهر شفيق حضرت افندي
 اشاعه صلوات الله عليه اجمعين انزلت
 باشند قال شيخنا المفيد عليه السلام
 في الامرشاد كان اخذ بن موسى كرميا
 جليلا ورعا و ابوا الحسن موسى عليه السلام
 بحجة ويقدمه و وهب له ضيعة المعروفة
 بالبيعة انتهى قال في اعلام الورع
 وكان اخذ بن موسى كرميا ورعا وكان

في الامرشاد
 كان اخذ بن موسى
 كرميا ورعا وكان

موسى بحجة و وهب له ضيعة المعروفة
 بالبيعة قلده من كتابا عشرة قال
 صاحب كتاب الامارات السيد الامير
 اخذ بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن
 حسين بن علي المرتضى قدس سره ان و قد
 فيها في ايام المأمون بعد وفاة اخيه علي
 الرضا عليه السلام بطوس فكان اجد
 جودا و ارفهاهم فسادا اعتق الف رقبة
 من العبيد و الاماء في سبيل الله و قيل
 استشهد و لم يوقف على قبره حتى طهر في
 عهد الامير مقرب الدين مسعود بن بدران

و يقال انه
 اعتق الف
 كملوك

فبني عليه بناء وقيل وجد في قبره كما هو
 صحيحاً طرقة اللون عليه خاضعة سابعة
 وفي يده خاتم نقش عليه القرة لله أحمد
 موسى فعرفوه به ثم بنى عليه الأتابك
 أبو بكر بناء رفيعاً ثم ان الخاقون ثابته
 وكانت خيرة ذات تسبيح وعلو بنى عليه
 قبة رفيعة وبنيت بجنتها مدرسة عالية و
 جعلت مرقد لها يجرى امر في سنة من بعض
 علماء الرجال سيد الأفاضل شاذلي
 أحمد بن الكاظم أعق الف مملوك قال
 السيد الأجل السيد محمد باقر

الأصفهاني رحمه الله عنه في
 رجاله السيد الطاهر الحبيب الشيب
 أحمد بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن
 الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام
 كان سيداً كريماً ورعاً جليلاً فاضلاً من
 أحب أبناء موسى الكاظم عليه السلام
 وأوتهم بعد الرضا عليه السلام ويقال أنه
 رضى الله عنه أعق الف مملوك ثم نقل
 بالأسناد عن أخيه اسماعيل بن موسى أنه
 قال خرج أبي بولده إلى بعض أمواله بالمدينة
 فكنّا في ذلك المكان وكان مع أحمد

من خدم ابيه وحشمه ان قاموا احد قاموا معه
وان جلس جلسوا معه وفي بعض كتب
الرجال انه مدفون بخيران المسمى ببيت
الننادات يعني به الذي اشتهر في هذا الاصل
بشاه جراح وقد تواتر عن مرقد الطاهر هنا
كرامات باهرة ونص به على ذلك ايضا المحدث
النيابور بعد ذكره المرسل بخوان
احمد بن موسى بن جعفر الصادق العلوي
الحسيني المديني قال اخوة محمد وخمسة لا ولد
كان صريحا جليلا مقدما عدا به ادخله
في ظاهر وصيته واخرجه في النسخة المخرجة

قول الظاهرة المدفون بخيران المعروف
بشاه جراح وسيد النادات به صرح السيد
نعم الله في احوال النعمانية انتهى ثم ان
من المخرجين يكون مرقد احمد المذكور هو
المعروف بشاه جراح حمل هذا المستوفى
صاحب كتاب تزيين القلوب كما نقل عن
صاحب المقام مع ذلك اليه بعد ما جزم فيه
بهذه المرحلة فليلاحظه ومنهم صاحب
لوثة البحرين في مواضع من كتابه المذكور
كما افيد منهم الفقيه الفاضل الميرزا عبد الله
الاصفهانى المشتهر بالافتد صاحب راي

العلماء في ذيل ترجمة السيد عبد الله بن
 موسى بن أحمد بن محمد بن موسى بن جعفر بن
 محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب
 عليه السلام وهو الذي ذكره الشيخ
 منجب الدين في فهرسته بهذه الصورة ثم
 قال هو ثقة فاضل محدث له كتاب أنساب
 آل الرسول وأولاد النبوة وكتاب في الخلا
 والمحرم وكتاب الأديان والملل أخبرنا
 جماعة من الثقات عن الشيخ المفيد عبد الله
 بن أحمد النيسابوري عنه هذا وقال المحد
 الثيسابوري أيضا في ذيل ترجمة الأمام

محمد بن موسى الكاظم بعد نقله عن
 الشيخ المفيد حكاية كثيرة صلواته و
 بالليل وأنه أخو أحمد وحمزة ابنه موسى
 عليه السلام لا ولد له قول واليه
 ينبأ الزائر المشهور بشيراز وقد صرح
 السيد نعم الله في الأوامر الثمانية وقا
 كان صالحا ورعا انتهى قول وعبارات
 صاحب الأوقار هكذا وكان أحمد بن
 موسى كرميا وكان موسى يحبه وكان محمد
 بن موسى صالحا ورعا وهما مدفونان في شيراز
 والشعة متبركة بقبورها وقد كتبت في

أما

و قد رُناهما كثيرا انتحرا و يظهر منهما عدد
 المناجات ميرزا غلام محسن البقعة المذکور
 ۲۱ احمد المذکور کتابها المشهور و کلام
 مرغیها الخ اخيه محمد کتابها جميعا
 ايضا من عبارة المحدث المذکور فلا تظن
 قال مؤلف کتاب انساب الاشراف
 حضرت احمد که بجلالت قدر و مرتبه و عبادت
 از مرده ممتاز بود و حضرت موسی بن جعفر
 علیهما السلام او را بسیار دوست میداشتند
 و باغستانیر که در مدینه بسیار زیاده
 خریدار بودند با و بخشدند و مدفن او در

است که مشهور بشاه چراغ است انتهى
 قال مؤلف کتاب جنات الخلیف لهم
 از اولاد موسی الکاظم احمد که بکبر
 و جلالت قدر و عبادت امر همه مردم
 از همه مرده و اعیان داشت و در جمیع
 بنده از اد کرد و انحضرت او را بسیار
 دوست میداشت و باغستانی که در مدینه
 داشت بمرتبه نام او را در بسیار خریدار بود
 و همه که کرد و در شیراز مدفون است
 که مشهور بشاه چراغ است و هم محمد و یار
 خیر این سه نفر از اولاد بوده اند انتهى

قال في كتاب سير الزهاد منهم
 ملجأ الأئمة من الأئمة والمؤمن عن الغمار في
 بر الصيام والشغل من الضغامة شاف الضيق
 البأساء أحمد بن موسى شرف الأئمة
 من المحدثين وتوبة مغلطة كالقصر شاف
 وقد رشح الله سرقة المبارك مذبذبا كالأئمة
 الملوك ومما للقسيم عند المحرمات و
 دفع الشكوك وكل مريض وعليل
 منه مع وسلم وكل دليل زائر مخلصا عن
 وقم حجة قبل انما قبر أحمد بن موسى عليه السلام
 تزيان لمن لزمه حب الرعي بدم نادم

هذا هو
 القبر الشريف
 لآل محمد
 عليهم السلام

أما معصوم موسى الكاظم بن الإمام جعفر
 الصادق بن الإمام محمد بن علي زين العابدين
 وطهر الطاهر بن أمير المؤمنين الحسين بن
 الحكيم الغالب علي بن أبي طالب عليه السلام
 وجهه الإمام موسى الكاظم دس منه
 وثمانين ومائة دس منه التلم بعدد
 كبره قبره باركنهم دس مناجات زمان
 خلافت هرون الرشيد بودة والركب
 بدین موجب منقول افتاده كاه الإمام موسى
 هفده برون بودة دس مناجات اسمي
 بدران نامدا را بدس موجب يافته أم علي

موسیٰ بن حمزه بن موسیٰ بن ابراهیم بن موسیٰ
 عباس بن موسیٰ اسمعیل بن موسیٰ قاسم
 بن موسیٰ جعفر بن موسیٰ هرون بن
 موسیٰ احمد بن موسیٰ محمد بن موسیٰ
 حسین بن موسیٰ عبدالله بن موسیٰ عبدالله
 بن موسیٰ فضل بن موسیٰ سلیمان بن موسیٰ
 ازیراعنه مذکور است برادر دین شهر بن ابد
 و تربت مطهر ایشان درین سرزمین مشهور
 و معین است و آثار و آیات و کرامات در
 منارات ایشان بنظر اهل حق و بتواتر اخبار
 قریباً مراد معصوم امیر احمد بن موسیٰ علیهما

۱۳ استخوان
 موسی زید
 الناربین موسی
 صح

انابك

السلام امیر مقرر الدین ملکعود بن بدر که
 آنرا خاصه کان و مقر بان سعد ابو بکر بن
 سعد بود و عامر بن درخا طرداشت و در
 آنجا که قبره یافتند مکتوف گشته شخص
 مبارک او همچنان در حالت اعتدال غایب
 و تبدیل در او تأثیر ناکرد و خامنیکه
 آنکست مبارکش بود ملاحظه فرمودند
 منقش بود بنام احمد بن موسیٰ اثمه و افا
 و عقلا و اعیان شیراز جمع گشته و تحقیق
 کرده کیفیت را در حضرت انابك معروض
 داشتند انابك ابو بکر مشهدی بر آنجا

ملاحظه و محاربه فرمود که و خلق شیراز
 بعد از آنکه بکثرات و بقرات در حالت
 فروماند که و خیرت البقاء با انتخاب کرد که
 و اسقدا نمود که مقاصد و مطالب ایشان
 حاصل شد که بد بقوال انشود و عبارات ایشان
 یافت ^{اینهاست که} ناد ^{اینهاست که} تارخ ^{اینهاست که} سه ^{اینهاست که} امر ^{اینهاست که} و ^{اینهاست که} اربعین و
 سبعمائة است حضرت بعلقین عهد و عهد
 ناسخ المحدثه و الاحسان مؤسسه جانیه
 انجرات محمدیه قواعد التحنات بر سر روضه
 مقدسه اوقیه عالمه بر آورد که در وقت
 باوچ خنجر بر او بر می کند چه جا

انت که اگر با کن کن عرش و کس
 کن به همسر کند روا باشد و مدینه
 رفیع با کن کن ملک و ملک و ملک و ملک
 انزلها و عباد و مقصود و کس و کس
 علماء و ائمه عظام هر یک علی قلم عالم
 مراتبهم در این بقعه شریفه مقرب فرمود که
 و اکنون در جمیع مواضع و مشاهد و
 مرتب و مرتب و مرتب و مرتب و مرتب و مرتب
 است انتهی کلام مرثیه کتب
 شیراز ناصر نقل فی کتاب اصول
 فی باب نقل او الحسن الرضا علیه السلام

خلده و الضعيفة الوصية المحقرة حرة
 الامام الهاموي بن جعفر سلام الله
 عليهما ان هذا وصيتي بخلي وقد فخت
 وصية جد في امير المؤمنين علي بن ابي طالب
 عليه السلام و وصية جد في محمد بن علي
 فاما ذلك فتعوا احرافا بحرف و وصية جعفر
 محمد بن علي مثل ذلك و اني اوصيت الي علي
 و بيني معه انشاء و اني ضمهم رشدا و احب
 ان يقرهم فذلك له ولا امرهم معه و اوصيت
 اليه بصدقاتي و اموالي و مالي و صلياتي الذي
 خلفت و دلته الي ابراهيم و القاس و قاسم

يقوم
 تفرده

و اسمعيل و احمد و ام احمد و الا علي امرنا
 دونهم و ثلث صدقة ابي و ثلثي يصفه حيث
 يرثه الي اخر الوصية و جعلت الله عز وجل
 علي بن محمد و هو ام احمد و ليس لاحد ان
 يكسب و وصيتي و لا يشرها و هو منها علي غير
 ما ذكرت و سميت قريبا فعليه و من
 احسن فلفسه و ما ترك بطلا و للعبيد و
 صلي الله علي محمد و علي له و ليس لاحد من
 سلطان و لا غيره ان يقض كتابي هذا
 الذي ختمته عليه لاسفل فمن فعل ذلك
 فعليه لعنة الله و غضبه و لعنة اللائقين

هو الامام احمد بن محمد
 بن ابي طالب و هو
 محمد بن احمد

والملازمة المقرين وجماعة المرسلين والمؤمنين
 من المسلمين وعلى من فض كتابه وكتب ختم
 أبو إبراهيم والشمس وصلى الله عليه وآله
 الله انتهى نقل من مذكرة
 الأولياء جناب قطب الظاهرين والمؤمنين
 وسند الشالدين الأوائلين أقام
 أبو القاسم الشهرستاني قاضي بابا
 التحفة الشريفة المتولة الشرعية في هذه
 البقعة الشريفة الرفيعة المنيرة المحضرة
 المعروف بشاه جراح عليه السلام سيد
 أمير أحمد که اوپور شهر مردان بود شاهی

زائری که بر تختان سلطان بود بیخ بنوا
 شجر شاخ امامت عمر مومنان جعفر
 چهران فخران و جان بود شیران شد
 ایوان او آمد ملک دهران او جبریل حد
 خوان او چون قوش از زبان بود میرزا
 کف منیع ملکیم سلطان باطل و علم
 فرمانده کیمهان بود زافرضه مینوشتا
 کامد شده دین را مگا شیران شد دانی الامان
 خاکش طاف جان بود باشد و اجش و تیا ان
 تربش کیرد شفا در دشت و او کرد
 انکه با ایمان بود ازاد کرد ان میرزا

بسیار باده اگر کدیین	مدحش فروز آید آن
غبار از آن سحجان بود	بلیقوت در آتشها
آمد شمار اهل دین	در ظلمت او روشن
همچون مهر تابان بود	انزوت آن پیردین
شیراز شد حصن حصین	در حال او خاصا
چون بود در سلمان بود	اندک پناه بر پیش
و احترام حضرت	مجموع عزیز از عرش
اندک بر شاهان بود	مر از آمد در خلد
انرا چاکران حضرت	مرومده اندک

برونش خور انخوان

و لایضا قدس سره العزیز

شده کیهان امین	که شیراز است آید آن
ز اعزاز و ز رفعت	حاملین عرش و تابش
سلاله احمد سل	بیرة جید و صفدر
چشمه فخر از اخوت	کامد انرا شاه خراسان
بود صفوی و واقف	مرشک قصر و ساحت
بدر تابانی آن روز	تفاخر کرده در ضو
قد و انزاد قیام	مرضه میو مثال او
که کف خلق در ده	آمد از افغان و خیر
هر حاجت و آب استخر	را کفنه سجد
یقین مقصد را کرد	ترا انزوت و مناخ
بشما اگر کفنه بلیقوت	انزاد قیام درین

بی نور و قوت اید	ترا امر بخواهش
ترا بگویم و امد	به من طو اهل
چو از جد و باب	کوچه پور عرش
هر از بیک ازاد	آمد از مال حلال
که اندر راه حق	بود اهل و هم جا
ن و جان غلام	خاندان از پرورد
همه عمر از نوال	ترا شد شاخ و نش
شاخ حد من بود	ولی در حضرت سلطان

هر آن گوید شاگرد بقدر خویش

و امکان

فقر جلال الدین محمد الحسینی
 انا سر که از بد و بزم کوار المتخلص به ران
 مرحوم متوالی باشد بقعه مبارکه و سده
 حضرت فیض انا مرثا هجوع روحی فدا
 زایره در باره انحضرت شیده قدس سره
 الغریز که دیده بود ند بصیرت قلبیه بود
 و صورت بسته اسراریت لا تعد ولا تحصى
 و انا سر که خود فقیر به قربیت ان بزم کوار
 بر ایضات شاقه دیده و رسید و امر آن
 حضرت و اجدادنا جدام انا مرثا انحضرت
 روحی فدا هم بلا فحاشه کس بگویم من چنان

و روحی فدا هم بلا فحاشه کس بگویم من چنان

برهم زخم شرمه از اهل ابره و خور
 اخوان القضاة اهل صفة صفای و لایب
 مهاتم که وکالت نعمت دنیوی و اخروی و امار
 بشناسند مرقوم میرزا ابوالقاسم فیهنک
 با کمال علم و خطوط انرا و ساطع فرمود
 وصال شیراز می که فب ایشان به مرقوم
 یا با قاسم کتابخوان مرقوم ^{اقلیم} اقامه داشت
 جد او وسط فقیر بود و قدس سرهما العزیز
 آمدند بزمارت استانه معتبر که چون شب
 دو شب و جمعه را فقیر بداب و دیدن
 قولیان آجداد می انا و الله برهانم ^{مستور}

و قرائت در استانه معتبر که خواند
 غرض از قرائت قرآن با اسم مبارک حضرت
 حجة اللهی و حی فدا اصد فائده و پیش از آن
 با اسم مبارک آنحضرت و پیش از آن با اسم ^{استاد}
 جبه جاهد ظل اللهی سلطان شیعه لایزال
 بالقرعة الحقیقه و پیش از آن بر اسم سلامتی
 عدلیته علیه فامرس المرقوم امداد فیلو
 فقیر قرار داشتند بسیار تجدید از نو کرد
 آنحضرت فرمودند که در رجال علمای
 اعلام چنین و چنان بکت فرموده اند
 عرض کردم بلی فقیر هم دیده ام ^{مستور}

ولی اینها هیچکدام روایت است فقیر درایت
چند دایره موجوده واقع شده از آنحضرت
مردی فلان از پیچ یک را عرض کرده بود
پس هر شب جمعه و دو شب و شنبه و ایشرف
شوم که در اینها شنیده شود انشاء الله
شیر اهفت شب مشرف شدند فقیر هم
حب الوعدا عرض می رسانید و فریاد
بر معرفت ایشان افزوده اظهار خط و لک
فوق العاده داشته یکساله مشار که شد
بخصوصشان عرض کرد و چه قدر خوب
هستید اگر نا حال آمد که بودید چها می

بر معرفت خود میافزودید فرمود کمال غایت
دارم فقره اولی این بود که او ضا
الشانه متبرکه که در هم بر هم بود انطای ند
فقیر در خواب بحضور مبارک آنحضرت مشرف
کرد بدو شکایت خود عرض نموده آن
حضرت فرمودند که حاجی درویش ما بزرگوار
آمد من غفار شایسته آن تو با و کرده او کارها را
می نویسد هدا یا شراف با طر حاله شده که
حاجی درویش حاجی معتقد الذکر که حاکم
فامر است رفتم در نجانه بحضور مبارک
خواب عرض کرد فرمودند این از آن

صحیح است بجای ملا باشد خود فرمودند
 که من آنحضرت مأمورم و نواز من مأمور
 که از فردا با جناب میرزا محمد رضا می نایب
 التولیه مکرر باستانه مقدسه مشرف
 بشوم و قرار کشیک انظار امید می که پیش از
 پیش خدام و مواظب باشند اگر کو تا می نمایند
 آنجناب آنحضرت مأمورم سیاست و تنبیه
 کامل نمایم چون مرجم میرزا اسد الله کلید
 دار عبادت دیرینه قدس مانع از انتظام
 کشیک بود حاجی ملا باشد بعضی حضور
 مبارک رسانید فرمود فردا که میرجم

باستانه مقبره که با علی صوت بگو حاضرین خود
 آنرا بر رخداد و که حکم حضرت والا آنجا
 حضرت فیض انار علیه السلام است که
 میرزا اسد الله دیگر در باستانه حاضر
 خود میرزا ببرا الله را بجای او کلید
 می کنیم که باستانه را مقتظم دارند بعضی
 استماع این حکم هر که مؤذّب کرد دیده در
 عجز و الحجاب میرزا اسد الله اقدار و تقاریر
 داد کشیک کردند با الله را سخت مهر
 کردند و بحضور مبارکش بودند مرقم مبارک
 مؤکد مرحمت فرمودند که از آنها تا مقرب

کلیک پنج گانه شب و روز در کمال انتظام
شب دیکر عرض کرد که امور امیند
و قبی معشوش و غیر منتظم حقوق حضرت
و ذوی الحقوق و خدا مراد عا یا غید اند
و دسار کلا نگران برای منفعت خود
آمدند بجناب نایب التولیه و داد می
کردند که یکصد تومان علاوه بر مالیات
مقرر خدمت اقامه متولیان شریفه
که عمل موقوفه را بنمود ما و اکتدارند با
دیو اینها فرادگرار و بیاورند که منت بر شما
رکن دارند در وصول تنخواه و قبی فقیر

نایب التولیه

از مرتبه

و ابصار

جواب داد و با قلم نایب التولیه که این
مطلب حضرات خالانی شود گفتند چاره
و رغبت میخواهند خدمت نمایند عرض
کرد که در جواب خدمت انحضرت رسید
فرمودند پائے این مرد را یعنی صاحب دیوان
که در فارس و وزارت حضرت و الاجلا
الدوله را داشتند از میان خارج نکنید
که عقیب خدمت بزرگ بجا و شماها
خواهد کرد چیز بشد که روزی فقیر
بلیدن حکومت عدلیه رفعت جناب
مستطاب اقامه اقام جمعهم تشریف

داشتند مرحوم صاحب دیوان فرمودند که
 من در این سفر بکشم با ملاک خود جمعی از
 غرض را ملاقات کرده صحبت از موقوفه
 حضرت بمان آمد متفقا گفتند آنچه غرض این
 موقوفه بتولیت میدهند عشره از اعیان
 نیست اثر به در هر یک کرد که در بودن من
 در فارس اسکر خدایه بحضرت نشود +
 خطای بزرگست حال مرا وکیل نمائید تا
 رسید که شود خدایه شایسته بانحضرت
 و شما کرده باشیم فقیر عرض کرد که من
 ولی امر در فارس شما نیست که نوکر بزرگوار

در بار سلطان عادل شیعه میباشید حق
 بقول میاید بولست فرمودند تا ما را امام شما
 هم مستخبر باشید که در این عمل اقامه از
 وکالت عزل نمایند که کار به تمام صورت
 میرسد پس از قرارداد شرعیه مأمورین
 معتبر چند از اهل خبر شیراز معین فرمود
 با احکام نزد فقیر آمدند که امین هم از
 جانب شما حاضر باشد بقرابت فقیر
 گفتیم که این تنخواه موقوفه او لا متعلق
 بانحضرت ثانیاً چون نوبت تولیت فقیر
 از جانب واقف خیر واقف ما در آنست که آن

خُصْمِ داشته باشیم فبَاءَ عَلَيْهِ بَيَانِینِ را
 که تَخِیصِ میدهند نصف و ثلث از اَوْعَا
 محض رعایت رعایا که زحمت غریب دارند
 بیدارند که آبادی ملک را فقیران بپوشانند
 خود وصیت دارند حضرات اهل خبره را
 اسوده کرده که اگر مؤاخذه از
 حکومت عدلته شود فقیر جواب دهد
 باوصف این سفارش که ناچار شده بسیار
 بسیار رعایت کرده اند هفتاد هزار تن
 ثبت آورده اند تقدیم باین را لجنه
 هم نال کلیه متعرض نشده بودند

آورده اند

که نان آنها باشد طومار آنکه اهل خبره
 مرعوم صاحب دیوان فرمودند محض خاطر
 که رعایت رعیت را همواره منظور دارند
 دوهزار تومان تخفیف میدهند با آنها
 که عمل برافزوده هزار تومان باشد رعایت
 دیگر هم اگر چه نصف متعلق بخص
 و نصف حق غارهای است مانند قوام
 میدهند هم آنهم ثلث مع کس که هزار
 تومان حق خردی باشد ده هزار تومان
 حق غارهای باشد که خدمت و غریب
 کوپاها بمانند حضرات غارهای در آن

گفت بوا ای من چه فایده دارد که گفتیم اگر فایده
 میخواستی برو بحضور مبارک من بقیه را به
 حضرت اعاده کن و برو قتل خواهی دید
 آنچه قوت و عنایت آنحضرت در باره
 خود بخواست با کمال یاس در مقابل آنحضرت
 مناجاته کرد و رفت سه هفته گذشت
 آمد بشا در مقابل فقیر شکست خواند
 بناسبت خالش ساقی و مکر و لطیفه
 حافظ زیاد داد کاشف کت طره دشتا
 مولی گفت بلی زیاد و خیل زیاد گفتیم
 بیان نما حاضرین و گوشت میدادند

گفت در خواب دیدم که مشرف هستم
 در جوار مبارک جمعیت بسیار است داخل
 شده دیدم صندلی مرتعی گذاشته اند
 جلوسخ نقره پشت بضم رو بدست نقره
 شخصه با کمال تجلل و تجل و لباس مرغ
 مروی صندلی قرار دارد و آنرو طریقت
 بسته اند حلام با احتشام تا آخر مجلس نما
 انها لباس مرغ و سر برده اند بیک عرض
 کرد و این بنده کواکبت که جلوس
 فرموده اند گفت حضرت شاه چراغند
 مشغوف گردیده رفتم بحضور مبارک

سلام کرد پس از جواب سلام فرمودند
 املعوزان بیا و مریدان شخصی مرا حاضر کردند
 دیدم همان بامرو را هر گشت که مرا از
 بانهداشت فرمودند بیلند از پیش کاوش
 کاوش در وسط بقعه انداختند و مرا از
 آن خدای بکاوش درون مغول نهادند
 کردید عرض کردم قربانت کردم
 فرمودند نه مرا هر چه میفایید بنید با چند
 نزد جسامت کردم فرمودند که ها کید
 او را املعوز خلیف دایم چه اش در کار
 است دیگر دستان مرا مراحم میباش وقت

رو بقیان کرد فرمودند تو هم دیدار چه
 در کاره میباشی دیگر ترک ذکر ما را
 مکن از خوف و ترس آنحضرت میدان
 کردید اقامه فرزند فرمود ماها
 چه قدر به خبر فائده ایم از عنایات این
 بنده که اینقدر در تکمیل تربیت
 خلق اقدام میفرمایند شب جمعه
 عرض کردم که طایفه امیرالامرا چه کوه
 نشین میمند و قبی سالهاست بتضرع است
 متوسل است هفتاد سال قبل از این
 و غیر آن تو باد و خاک کردند خاکی

این
 جمله

بصرف آنحضرت کما فی السابق بود باری
 بگوید خود کرده بود ندان و از میبرد
 تا آنکه بگوید جناب نصیر الملک وزیر
 آمد در خواب آنحضرت بفرمودند
 حالادیکر با ابوالقاسم خان چه کنیم
 در حیرت بود و چندانکه گشت که بگوید
 برداشت اقامه نصیر الملک و ساله دوست
 و بیست و پنج تومان باستانه میداد بفرار
 بقتل و یک سیل در خواب آنحضرت فرمود
 که امیرها لایق ذخیره ما باشند فقیران
 نائب التولیه که مرخص کن امور استانه

منبر که در و در حقوق که خالاکه
 حضرت چنین فرموده اند آنچه من با خالاکه
 اقامه و وزیر میدهند محض مصارف
 باشد فقیر حق التولیه نمیخواهم در و
 الحقوق از مرتبه و خدا و طبعی تمام
 ذخیره آنحضرت و مخارج لایق تعمیرات
 شود چنین بود ادیب که فقیر از ذخیره
 فرمودن آنحضرت نفهیدم و قدر گذشت
 که اعلی حضرت اندک شکر ما را که لایزال
 مؤیداً بالنصر و الاغراض جلوس سلطنت
 فرمود از بدین بدو و الخلافه با جمیع

اولیای دولت قویوگت خود که غالب
 دوشان فقیر و اهل ذکر و ذبیح بود
 نزول اجلال فرمود که با جناب مستطاب
 ولایت آداب مرئیس فقرای ذبیحان
 اتحلاقمه اقامه میرزا محمد حسین عشق اید
 الله تعالی بفرمود کس کردید ندخورد
 خرد که حکایت امیر سالار می و بیول بود
 آن هفتاد سال قبل از زمان شاهد از بعض
 حضور مبارک اعلی حضرت اقدس شریف
 علی الهی لزال مؤید بالنصر الولی و الامیران
 رسانیدند بنو خط حضرت مستطاب توان

والا اقامه عین المذلة العلی که کنون
 صدر اعظم با اقتدار و سبب همین خدا
 و ارادت بحضرت فیض نامه رسالت و اعوان
 فدا نثار به بعض عرض کرد که بعضی بیان
 همایون فرمودند هفتاد سال است که این
 ظلم را بحضرت کرده اند ما را چه می شود
 بد که اقامه بی درجی بد و ن مدخله
 احد بنصرف ایشان دادند بعد هم فرما
 مرحمت شده است که رعایای نظامیه که
 جمعی سادات موسوم میباشند ایشان
 دیوانه اسوده کردید که دوا که بود

میار کنند انوقت فقیر لبوس آمده در
 که انحضرت قبل از وقت فرمودند امیرالاکبر
 ذخیره ما باشد منظورشان این نبول باشد
 بوده که غایت خبر بودیم و آنرا حسن ولایت
 صورت بخت اقامه نصیر الملک تعالیها
 پیشکشهای کراف خدمت اولیای
 دولت حق دادند که این خیرات جایزه
 ذخیره انحضرت را برگردانند که نشد
 بلکه وزارت فارس هم آنرا کف ایشان
 رفت فاعتبروا یا اولی الابصار اقامه
 فرمان فرمود هذا اسطقس فوق

شب ی یکر که پنجمین عرض کرد
 که نتیجه حضرت سابق برین جاسه فرمود
 او با ششده مخربیه مانند معرفت به
 میدان کاوشها چون مرهم صاحب
 خدمت شایسته کرد قدری تخریب
 تدریجاً جمع شده بود فقیر بخیال آباد
 و تعمیرات آن بود و ترقه آرد و ست و لا
 مثل خمره الصفای اهل صفة صفای
 که جلال اجدان حضور مبارک همینند
 اید الله تعالی از تبریر توسط پست
 مبارکه فقیر رسید انار ملایقه معنویه

از خواب و بیداری نگاشته بودند در
 وسط آنوقت این بود که امین الله را ملاقات
 کرده فرمود که شاه مقرر نماید ظل السلطان
 همه حکومتها را کرد دیگر بن است و را
 حال و قیمت که کمال اقتدار بر حضرت
 و الا صورت بسته که در آن ظاهر شاه نایند
 و تملات دنیوی دولت از ذخیره و غیرها
 الاف والوف در اصفهان موجود کرده اند
 که دوستی ولایت نشان دیگر آمدن
 اعظم اقامت ابراهیم عظام که فقیر عظام العالی
 خوانده در واقع حضور مبارک حضرت

صاحب النسله العلیه الذهبیه ثامن الائمة
 مریخی فدا تراب تربته العلینه الثنیه من
 کردیده در حالیکه حضرت والا هم
 حاضر بوده اند با ایشان اظهار کرده که
 برادر من میخواست شاه بشوم تمام اسباب
 و تجلات را هم موجود کرده آنچه میگو
 عرض کرده بود که من شعورم باین مظا
 ندارم بحضور مبارک حضرت عرض کرده
 جواب بشما میرسانم فرموده بود که منظر
 مقالات حضرت والا بحضور مبارک عرض
 کرده فرموده بود که با او بگو که شاه را

فَمَا عَيْدُهُمْ هَذَا هِيَ قَدَرُهُ بَوَارِئُ لَا يَأْتِ
 إِرَانِيَّةً مَرَحَتْ شُدَّ آسَتْ نَكَاهُ دَارِ
 رَا كَفَايَتِ مِيكَتُ عَطَا الْعَارِفِينَ بِخُصْرِ
 ابْلَاعِ فَرَاخِشْتِ خُودِ رَا بَدِ بَارِزِ وَجْهِ
 كَرْدِيدِ نَظَرِ ثَانِيْدَا كِه بَاوَا نَدَا خَتْمِ دِيْلَمِ
 سَرِشِ بَرَهْنَهْ آسَتْ كِلَاوَنَدَا رَدِ خَيْرِ
 بَدُوشْتَانِ اِيْمَانِي حَاضِرِ خُورِ وَلَايَتِ عِيْدِ
 عَاشِقَانِ كِه رَفُوزِ جَعَةِ قَدَرِ حَيْثِ صَلَاةِ
 عَلَيْهِ وَاللهُ هَرْدُ وَفَقْرُهُ رَايَا جَرْدِ
 دِي كِرَانِ اَزْ اَهْلِ صِفَاهُمْ هِيْنَ غَوْنِ
 مُوَيْدَاتِ چَدَا دَاشْتَهْ دَرِ خَوَابِ وَبِيْدَا

(نزارك)

مَدَا كَرِهْ شُدْ تَامِيخِ بَسْتَا نَهْ سَفَا رَشِي
 دَقْوِ جَادِ مِ الشَّانِيَهْ اَزْ تَبِيْنِ مَرَسِيْدَهْ
 بُودِ دَوَا نَزْدِ قَمِ جَادِ مِ الشَّانِيَهْ وَاعْ
 حُبِ الْاَمْرِ الْمُبَارَكِ حَضَرْتِ وَالْاَزْ اَمْلَا
 اَنْجَلِ فَرْمُودَهْ دَسْتَكَاوَلْهُمِ بِي جِيْلِي كَرْدِيْدِ
 شَاهَرَادِ جَلَالِ الدَّوْلَهْ كِه هُمْ مَعْرِفُ لْ اَزْ
 فَامِرِ شُدْنَدِ تَخَوَاةِ مَوْقِفِهْ قَدَرِ سَهْ چَا
 هَرَارِ تَوْفَانِي دَرِ نَزْدِ عَلِيَهْ مَاشِي حَضَرْتِ
 مَحْجُوكِشْتَهْ فَقِيْرِ مَقَمِ بِيْمَرِ مَرْحُومِ صَاحِبِ
 اَخْطَارِ كَرْدِيْدِ كِه كُيَكِي فَرْمَايِيْدِ دَرِ
 اَمْرِ فَرْمُودِنْدِ كِه بِالْفَعْلِ بِالْحَالِ غَرْلِ اَهْلَا

(كاري)

کار می ساخته نمی شود شما خود بهتر می
توانید که در عهد داخذ باشید فقیرا
کمال حیرت متوجه بود که از ناحیه صبر
حضرت فیض انوار و حی فدا زایر به صد
بلند کردند که شاهزاده را خبر نما
فقیر تا قتل داشتم چرا که هفت سال حکم
طول کشیده فقیر ابداً جبب جوانه شاد
معاشرتی نداشتم حالا در معرفت لایحه
خواهد فرمود برای ما باطنافرمودند
بروید قدرت خدا را بیابید فوراً اقامت
التوایه را بر داشته همراه و حال کرد

که حسب الامر است رفتیم بمحض خبر
حضرت والا بیرون شریف آورد
در کمال کرم ملاطفت فرمودند
که اقامت سالت حاکم بوده حالا در
معروف میباید شما را ملاقات کنیم
عرض کرد و حال هم که شرف کردید
بمضور مبارک ما مورا میباشند بقصیل
بعض رسانید فرمودند من تو کرم
هستم از آنحضرت هر کجا باشم مقرب
آنحضرت میرزا عبدالحسین پلید خدمت خواند
صدراصفیانی را احضار و فرمودند

که این تنخواه موقوفه حضرت رابعه علیها السلام
 باشد میگیریم و در روز توبل حال
 عین را کریم صراف عینا به قبض او
 بخلاف در رسانیده قبض او را بحضور
 که خدمت در مغز و به حضرت کرد
 بحول الله العلی و عنایاته تنخواه و
 شد فقیر در خیال تعیرات تیمچه بود
 دوستی آمد و گفت که دیشب میدیدم
 در آستانه مبارک که حاضر آنحضرت
 از حرم مبارک بیرون تشریف آوردند
 شما هم در حضورشان تشریف آوردند

همین میدان کار کفار حرکت می فرمودند
 ریمار چکار می آنجیب مبارک بیرون
 آورد و باز کرد ندانیمت و آنکه مثل
 معارفها دید و حرکت فرموده پس از آن شخص
 فرمودند شما که علی الحباب دوست این
 تیمچه را میسازیم تا بعد چه شود فقیر
 اقامه نایب التولیه و اکتم که حیرانم فرمودند
 دوست را میسازیم تا بعد چه شود حال
 آنکه وجه آنرا باطن ایشان وصول شد چرا
 دوست منحصرا آباد شود معلوم می شود
 که سر به دایره نزد خود شانت علی الحباب

شما غول شوید بخردن دکانها و خانها
 اطراف تاجه شود اقامه در کمال مدافه
 و زخات اسباب چینیها کرده پیش از آن
 دوست مرو بقبله و پشت بافتاب صورت
 نکرده خواب کرده و ساحتند دیگر
 بعد لها هر چه کردیم که نتوانی پیدا
 شود هیچ قسم نمیکنند که نشد +
 فاعبر و یا اولی الا بصار فغیر کمال
 نکرانی بود که انحضرت در خواب
 فرمودند این امیرها لایق دخیله ما باشند
 انرا ملین ولایت باد می ایستایند و ابیول

ابد در میان مرگت فرمودند مقصود بجای
 در میان مبارک مرگ که احدی دخل و تصرف
 درین نیول ابد فانهما بیکد مالیا حق
 تعیرات و مر و شنای بقعه متبرکه باشد و
 مطلب هم کرامت دیگر از انحضرت ظاهر
 گفت که پس آنرا یاد کردین غلام و وفای
 باهتما و مرهم صاحب دیوان فیه عرض کرد
 که وصیت از مرهم اقامه قولی باشد قدس
 سره الغریب امر که فرمودند و سعت و
 نوبه و نوبه داده آنرا خواهد شد در عصر
 هر چه کرد که بر دوشه انحق و حق

بیغیر ایم معتد به ممکن نشد و دیده آمد
 که توقف خواهی شد هر وقت آنرا لمن
 ولایت اسباب غما می موقوفه بر باشد
 و ما فی تو ما فی بد و می الحق چهره مرتبه
 و چه خدا مر ما فی انحر و فرمود که من
 این خدمت را بجزرت کرده ام که اسباب
 رو نشانه فراهم شود از برای حضرت
 ذخیره باشد اینها را که تو ما فی تو ما فی بد
 بعد ها شما را از این می نمایند منم مرتبه
 و ملک موقوفه و موقوف علیهم دارم
 مردمان قبل بیکار هستند کارشان

زیاد که طلبه از موقوفه است و پس عاقبت
 الا مر تو ما فی پنج هزار دادم بیکه در
 ذکر فقیر بود که وصیت مر جو ما فان
 تو ما فی تو ما فی صورت دهم در حکومت
 مر جو معتدل الذی و له ثانی چون الفقه با
 فقیر داشتند مر جو حاجی نصیر الملک را
 با خود هم نفس قرار داد که جد تو ما فی پنج
 دیکر علا و کردیم تا حال بر
 قرار است داد ای شود و له همان فرما
 پیر بابا مر جو صاحب دیوان در حق فقیر
 از بعض نادانها می از مرتبه و خدا ام

رَحْمَتِ هَمایه چله رسید موقوف الطاقه انبیا
 ولایت دفع شرشان بل تنبیه الحافراهم
 امله مؤذبت کردیدند دانستند که
 دست عقیقه در کار مدد کار است
 بول الله العلی وعنا یامر اقامه هنک
 هر قدر زانرا حمله مکرر می شد روی
 فلان از اینه شوقشان زیاد می کردید
 شبهار از رود مشرق بخسوف مبارک
 و زیارت می شدند که زانرا نمی شنیدند
 عرض کرد و که بلیضایت حضرت
 این بارگاه اگر خدا فرست و غیر

نصیر است خاله یسیر و آنرا طعن ولایت
 موجود دایره که بعرض برسانم بر جیر
 میافزود و به چون همتا می خفید
 در ریاضات دیدند بودند میفرمودند
 که همین ریاضات شما که بخوبی است
 مقتضای این اخبار است اگر ما را هم
 ازین عمل کلاهی میدادند عجب
 نصیب بود و به عادات طبیعه مانع
 بنه که است چه فرموده و توفیق رفیق است
 هر کس ندانند که امر بجهت قاعده
 چون اقامه نایب التولیه در بند کرد

خدمت کند امر به حضرت فیض انارکال
 جد و جهد را در اند چون فیض برده اند
 مراقبت میفرماید برادر هفتای حاجی محمد
 اسماعیل و محار استانه متبرک و بیلا
 استادان را جمع فرموده برای طراحي
 هکت رو بافتاب تیجه چون دکا کین
 انرا از اسرجه حاجی محمد کاظم خانرا
 بقیعت کراف خریدار شد و حال آنکه
 اراضیش بلا شک انرا استانه است
 که سابقا این میدان کاو کشته تیجه بود
 طبقه حضرت بود که چهل ذرع در

چهل و دو ذرع در طول و هفتای تیجه خبر
 داده اند درین لوله هفتاد سال قبل که
 لکنتی بقیعه و تیجه خواب کردید
 و اقلای انرا بر کار ملک و ملت و اجماعی
 عاقله خلق بسبب ارادت بانحضرت شده
 حاکم فارس مر جو حسینعلی میرزا و وزیر
 ملت مر جو حاجی میرزا هادیه امام جمعه
 و جماعت بودند حاضر استانه متبرک که گرد
 باد امان خاک بر میداشتند تا بارادت با جماع
 خلق کار به شایسته صورت گرفت طلا
 نقره ضریح مطهر که خورده خورده از زیر

خاصه آنکه جمع او می شد و طو
 و قیقه مرقد است که در هر سطح مرقد
 ضریح مبارک قدیل طلا و نقره بود
 که در خیزش بونین پنجم فقره خام بوده است
 پامرچه پامرچه آنزیر کله و سقطها
 پیدا شد تمام را آب کردند مبلغی هم
 نقد مرقد فرما فقره آنزیر خود غایب گذارد
 قریب هر اوقه مالی هم از میمند و قفنی
 انحصرت گرفتند بفرار بخت بقعه
 مبارکه را همان آنرا کات سابقه بریانند
 در کمال آنکه نتیجه مخوفه را

دو شل

کامی کرده باشند نشد که نشد سالها
 خراب و دیران بود که الواط علق و بخار
 در هر بر هر چه خواسته بود و تصرف نمود
 قلیله آزان تا حال باقی مانده تا چارهما
 دکاکین که آمرزش از چهل ذریع در
 چهل ذریع بود بفرار فقره را به وقت
 خریدار شد بقیعت کزاف خواب کرده
 طرح بر با خاب را با الا جماع اساتید می بخند
 که فقیر در خواب مرقد اقامه متولیان
 ندین سره العزیز را دیدم که مثل معامرا
 دامن مبارک را بر کمر نهاده اند و در نتیجه

حکمت باریت و انصاف در عین صبر
 حیران بود که قصد شایسته نصیحت
 شاعر کردیده شبی دیگر دیدار
 خواب که آنحضرت بفقیر فرمودند دیدار
 چاه بود راه نبود شاعر کردیده بر
 اقامه نایب التولیه حکایت کرد و ایشان
 هم تعجب هر دو حیران بودیم عرض کرد
 میفاید که کار برتر که صورت کبر
 ناکاه صدای بلند شد که جمعی غییران
 اهل میدان و همسایگان اطراف رفته اند
 خدمت اقامه امام و جماعت شیران که

جمعه

(ترجمه)

موتیایا میخواستند سد شاعر مسلماً
 نماید بلکه میبود از راهم با خود هم از
 کردار بودند که مرا راهم بود دست
 اینجا ادبی از جناب مستطاب افاضی
 جمعه سلمه الله نزد فقیران و رفته با
 بهر به بدست فقیران و چهل نفر به مهر
 کرده بودند اقامه امام از فقیران
 خواسته که تکلیف چیست در حاشیه
 جواب شایسته کافی نوشتم خلاصه اش
 آنکه چهار راه معتبر است این پنج که آمد
 خلق را احیای نیست بر راه دیگر که من

ناظر

(راز و خفا)

کافکاه

ز لاله و خواجه انریشتم و مخرج عبور
 نمایند در ده سال قبل خدا و استانه
 که در عقب حرم مبارک خانه دارند
 شکایت کردند که همسایه‌ها درین کوه
 راه پشت بقعه قبر که زیل خود را
 خاکستر میریزند است و خلفا و مردانها از آن
 میفایند که اسباب رحمت ما همسایه است
 خیر و شر بجا که بلد اظهار عرض
 التزامهای سخت از مرد و الحوائی کنند
 چاره نشد ناچار بهر راه حکومت عدلیه
 دیوار مقبره کشید و شد نا حال که در

می‌نمایند

سال بیشتر میشود بکفران مسلمانان و چون
 میدانند بگوید که چاره عالمند کردند
 حالا که بنامه تعمیرات آمده و عرض
 بحضور اقامه امام میفایند که میخواهند
 راه ما را احاطه نمایند ادبی امین آن
 خود مرحمت فرموده بفرستید این دیوار را
 به بلیند که گفته است یا نه بطور انصاف
 اقامه امام هم پس آنوقت خص جواب فرمود
 بودند که ده سال قبل کار می شده است
 و ضرر و زیان هم برای خلق نبوده و نیست
 درین گفتگوها چند روزی بودیم که

اقامه نایب التولیه از سر بنای اهلند
که امر و زعمه مشغول کنند شالوده
بودند در میان همین راه پست و دور
پیدا شده است که از بالا تا پایین چاه تمام
اجرم معتبریت نامر و اجماع معمار و عمده
و خلق میکنند که اگر این راه آنرا قدیم
بود بنایت چاه اجرم در وسط بنا شد
میفایند که در اینجا عبارت نیچه در طبعه
است که در و قضاچه خبر داده چاه آب
جرات این جا بوده است هک معمار هان
مهر کردند بحضور اقامه اعمام جمعه

سنة الله و بحکومت عدلیته رسانیدند
بر فقیر و همگی واضح کردید که آن تجسّم
اقابر را پیدا کردن سرچاه بوده است
که ضعیفیت داشتیم که چنان آنرا انحصار
فرمودند که دید یک چاه بود راه نبود
فاعتبروا یا اولی الالباب که چگونه آن
اوضاع عالم باخبرند و کار ساز میفرمودند
بعث نفرموده اند صاحب البیت آدمی
بنام البیت چنان خلق متنبّه کردند
که دیگر نفس کشی پیدا نشد بحول الله
العلی و عنایاته ساخته شد سمت رؤفا

بلا مقصّت خداوند توفیق دهد که این
 ذخیر حضرت یحیی را در مجاد و طبقه نماید
 مثل یاقوت کرد و انشاء الله تعالی
 گوشت را که از آن حضرت در حق
 استقل کند اقامه علاء الدار
 صورت

چون زیاد الطمان لطف و مهر بانی با فقیر
 میفرمود که مگر فرمودند که در دنیا
 شمارا هر جاد بدو همگی پاک و با خدا بود
 خاصه اقامه حجة الاسلام مرتضی و جانی
 اصغر اقامه آن خوبان در کارند و الواقع

این خود رویشی تعریف دارد و این
 من ظهیر الدنیا که میگوید در رویشی
 سرب مت و سرب جنگی و تابا داشت جنب
 میباشد تربیت شده حاجی صبی علی شاه
 صالح و طالح هموار در عالم میباشد
 وقت دید که فرمودند این دوستان
 راست گویند و این من قبل دارم که از
 باطن حضرت شاه چراغ آثار میماند
 مخصوص خود من پیدا شود عرض کرد
 الا ماشاء الله در خواب آنحضرت
 بفقیر فرمودند که نام ما بگو که اگر نیت

این سخن
 از حضرت
 یحیی

این سخن
 از حضرت
 یحیی
 است
 و این سخن
 از حضرت
 یحیی
 است
 و این سخن
 از حضرت
 یحیی
 است

خود را در خدمت ما تغییرند ادا بود
 مانج سال حکومت با استقلال میدادیم
 فقیر در خدمت رسانیدن این مطلب فرستادیم
 بودم و غیدانستم که اسم ایشان اخذ است
 ثانیاً بحضور مبارک رسیدم در خواب
 فرمودند در پناه صریح ما حال او بکن
 بدوستان عید عاشقان جفتم و نرادم
 فی الطوبی نعمة اخری چنان امر فرموده اند
 حالا کار بر من موقوف شد که چگونه
 اظهار نمایم که در پناه صریح میاید فرما
 حضرت ابرسانم که من عجب بودیم شجعه

رسید در حضور مبارک آنحضرت مجلس
 بهشت ایمن داشتیم شجعه امد ابلاغ
 کرد که اقامه علامه الدوله فرمودند
 همانند ذوق که نقایید که من میایم
 کردم باقامه نایب التولیه و حاضرین
 بر ما افسوس و مبالغه که دید چه شد
 او را آورده اند که در پناه صریح مبارک
 حال فرمایش را برسانم شرف گفتند
 پس از خواندن زیارت در کمره نشین
 صریح مبارک بالامه سر مبارک فقیر
 دست دراز کرده بانه و می ایشان

گرفتار و خست فرمود عرض کردم
 آن حضرت فرمایند است در ریت پاکت
 ساخته عین عیار ترا که بسته بدست
 مبارکشان داد و خواندند هوش از
 سرشان بدست گرفت فرمودند صحیح است
 درست است که می گویید خواندند
 فرمود صحیح است چند فقره تکرار فرمود
 در کمال تعجب خدا حافظی فرمود و القاء
 دعا را چون بفرمود شهر می رفتند و فرمودند
 ملاقات در مراجعت پس از بیرون رفتن
 آن روز بخانه و غایب نوکرها و اقاها

بودم

سید و ملاها را به اختیار میفرمودند که
 بقول فلا فی حضرت فارام عزول فرمود
 اند تا به یقین چه می شود این فقره در
 لسان عوام و خواص افتاده مگر که آنرا
 کردند جناب مستطاب اقامه اما
 جمعه سلمه الله تعالی پیغمبر را فقیر
 فرستادند که با حاکم قضا را بن جوهر
 صحبت چو عرض کردم آن حضرت خوا
 اقامه بفقیر خواب رسید که حبس
 عرض کردم و ما علی الرسول الا البلا
 آن روز شهر مراجعت فرمودند بانند ملاها

اصرا در مراخذ دستور العمل فرمودند
 عرض کرد که اگر چه مثل شما حاکم
 پاک کت و لیک غل توبه لازمه
 سلوک الهی است و ذکر مبارک فرمودند
 اطاعت این دستور العمل چه قدر طول داد
 عرض کرد ما استغفار و صلوات اگر خیل
 با حضور و تامل بخوانید یک ساعت نمی شود
 حضرت ثواب و الا شاهراده تکرار
 عرض کردند که ما نایب خود بفرمایند
 فرمودند ای شود عرض کرد ممکن است
 لیک رفیق که انا پرست باشد خواهید فرمود

که اینهم مثل دوستان شما دید که خوب
 دید که برای من فایده ندارد فرمودند
 صحیح است درین صدد بود که احضار
 بدو را بخلافه بشوند و تشریف بردند ان
 انا ربنا ندک علینا فانظر و بعد فاعلی الانا
 جناب مستطاب اقامه نایب التولیه این انا
 احدیه مرا که از کتب رجال و بزرگان حجت
 بدست او رده ثبت دفر فرمود پس از
 مطالعه فقیر بر خورد که اینها همه دعایا
 معتبره است و لیه الذمیه خیر من الزمیه
 فرموده اند میل کرد که در ایات موجود

خود را که بعین الیقین شهود می از آنحضرت
دید و شنیده ام که فوق علم الیقین است
اگر چه در عرض چهل پنج سال که
نویسم و جاروب کتب این دگرگاه
مبارک کرده بلاهایه آن امار احمد
با خبر شده ام و شرف من از آنها رتبه ^{خوان} الله
بعض رسالت بمان چندین فقره مذکوره
با مرجم فرهنگ و جواب آنحضرت بجا ام
فارس گفتا کرده ام که اگر کسیر آرد
طلب و خدا خواهی دگر باشد و دانسته
خود را میا بدین الشاعه بحول الله العلی

و عنایانه مطالب هر چند بدین کلمات
و روایات علماء اعلام و انان
برهانها یافتیم متعجب گردید که در
ایمان و رتبه بعد تحفه باشد و انان است
که همه محبت حضرت موسی بن جعفر را
علیهما السلام با آنحضرت بلاهایه
فرموده اند که بتربیت پدر بنده و ارباب
شیخوخت فایض و برهیکه اخوان مقتدا
داشته شدند با تمکین کل اخوان و بالغ
که سی هزار تومان قیمت داشته با آنحضرت
مرحمت فرمودند که از اضیعه بسیار *

همکه علماء اعلام ثبت فرموده اند فقیر
نقش کرده که ضیعه دیرینه با صنعه دیرینه
که اصطلاح اهل حکمت اخذ النبوة است
در صورت مساویت بیک شکل شنبه
می شود و پس از آن دلائل باطن ^{ولایت} موالیا
بنظر رسید که بقیر جرد و در آن که
صنعه دیرینه است نه ضیعه دیرینه بدو
آنکه در سابق از زمان یحیی خط کوچه درج
در عالم نداشته و رسم الخط کوچه آن است
که بقطعه و بدون اعراب است لهذا ضیعه
دیرینه داشته و خوانده اند و اگر اهل

اخذ النبوة محمد صلی الله علیه و آله
بودند صنعه دیرینه می خواندند مثل آنکه
جیمی بقطعه و اعراب حضرت صادق
در جواب دوستان ثلثه نوشتند و
ندا عشاقه و عارفیه هر یک بجز تمیذه
معمول داشتند و همه بر صواب بودند
میتوان گفت که ضیعه دیرینه هم صحیح است
الا آنکه با غشای کفیه اند و اهل
حکمت اخذ النبوة ابراهیم زراعت
ذهب و ضیعه گفته اند قال المحکم
الفاضل الطبرانی فی شرح کلامه

فَطِيْرَةٌ قَالَ مَنْ رَادَّ أَنْ يَنْزِعَ غَيْرَ الذَّهَبِ
وَأَخْلَاطِهِ وَيَحْصِدَ الذَّهَبَ كَأَنَّ الْمَوْتَ
أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ يَرْضَى غَيْرَ سَبِيْرَةٍ
وَرَأَيْتُ قَلِيلَةً أَنْزَلَ ذَهَبَ آسْتِ بِلَالٍ مِنْ
لَمْ يَدُقْ لَمْ يَدُرْ وَلِكُلِّ أَهْلٍ بَعَثَ نَمُودَ
أَنْدَ دَلِيلَ دِيكَرِ أَنْكَ اخْتُ النَّبُوَّةَ رَأَيْتُ
أَنْبِيَاءَ عِظَامٍ دَاشْتَهُ أَنْبِيَاءَ اشْكَارِ
شُدْ وَبَعْضُهُ بِنَهَانِ دَاشْتَهُدْ كَهْ دَاشْتَهُ
مَقْرَرِ آسْتِ كَذَلِكَ خُضْرَتِ خَاتَمِ خَاتَمِ
سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ دَاشْتَهُ أَنْدَ
أَنْبِيَاءَ صَادِقِ بِيْخَابِ جَابِرِ بِنِ حِيَانِ

صُوفِي مَرَسِيدِ وَمَحْمُودِ خَلْقِ كَرْدِيدِ
كُتُبِ آسْتِ مَشْرُوحِ قَضَةِ طَوْلَانِشِ وَأَزْ
خُضْرَتِ مُوسَى بَرَجِ غُرَّتِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
بِفَرْزَنْدِ مَرَسِيدِ نَامِدِ مَرَحَتِ شُدْ كَهْ مَحْمُودِ
خَلْقِ بُوْدَنْدِ اَزْ بِيْجَهَةِ بِلِيْتِ غُلَامِ مَكْنِ
خُودِ رَا مَوْزِ فَرْمُودِ بُوْدَنْدِ كَهْ بَا أَنْ
هَمُوَارِ حَاضِرِ بُوْدَنْدِ دَرِ قِيَامِ وَجُلُوسِ
بِيْجَهَةِ حَفْظِ أَنْزَاعِدِ وَجِلَالَتِ انْخُضْرَتِ
دَلِيلِ دِي كَرِ أَنْكَ هِيَكِ عُلَمَاءِ اَعْلَاءِ
بَلْتِ فَرْمُودِ كَهْ كِهْ كِهْ زَارِ بِنْدِ اَزْ اَزَادِ
فَرْمُودِ اَزْ اَنْكَ بَاغِشَانِ هَرْ جِهَةِ مَعْتَبَرِ

باشد هزار بند که آزاد کردن در غایت
اشکالت این صنعت خلاداد است که
چنین کارها را اقتضای امر و این صنعت
حیرت در مقابل صنعت کبیره است
که در راحت النبوة حکمت موهبتی آنرا
قطعه اولی و حتی الصغری گفته اند و
قطعه ثانیة را قطعه عظیمه کبر خوانند
اند از علم میزان و عبارت از احوال از احوال
ایست در میزان خوانده اند که فایده اش
قلیل و حیرت است وجهه ایمین را قطعه
کبیره عظیمه خوانده اند که فواید

بیشتر است از اول بانه در حجب بر آن
و چراغی که بقطره و قطره میرسد هیچ است
و این قطعه حیرت صغری و حکمت ملکه
مینامند که شایسته ملوک عالم است
چرا که در زمان قلیل صورت می بندد
و یقین کامل حاصل می شود و بزرگان
دین و دنیا را شاغل خواهد بود آنرا عباد
و بندگی یا مملکت او را می گویند از تربیت
و لشکر و کشور باز نمی مانند که جابن
حیوان صوفی فرموده که اگر خیل ملوک
بکشد در هفت روز تمام می شود پس

ایستاد که سحر و جبر است آنحضرت
 به پس با عدل و خود رحمت فرموده بودند
 که آنرا عبادت و بندگی با نرغمانند از آن
 که است غنا و آنحضرت بحال و قوت بنما
 و ارادتشان پدید برنگزاید و آنرا
 و حصر بود که وصیت آنحضرت را در بار
 برادر برتر خود اطاعت کرده که
 با حضرت رضا علیه السلام نمود و حال
 آنکه کل خلق با ایشان بیعت کردند به
 برگزید که مادم آنحضرت که در نزد
 حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

و القدر و محرم بودند بدرجه که حضرت
 را علیه السلام امر فرمود که بودند که در
 کربلا باس خانه و حرم از احمد بن محمد
 برای سرپرستی اهل البیت خلق گمان کردند
 که خلافت با حضرت احمد است پس آنرا
 شهادت همگی خلق امداد بیعت با آنحضرت
 نمودند پس آنرا که تمام خلق مطیع و عقاد
 آنحضرت گردیدند و قوت و حق برکت
 کرده فرمودند ایها الناس چنانچه شما
 در بیعت من میباشید من در بیعت برادر
 حضرت رضا میباشم و رحب امر و وصیت

پدر بزرگوارم که کل مخلوق را بر داند به حضور
 مبارک آنحضرت روحی فدای عشاقه اقا
 فضیل وصیت آنست که چون آنحضرت را
 اولاد بسیار بود امانت سر به هر چه سپردند
 باقر احمد و فرمودند پس آنرا شهادت من
 هر کس از اولاد من آمد و طلب این امانت را
 کرد او خلیفه من است با او بیعت کن
 که بخیر خدا کیست خبر ازین امانت ندانم به
 نهایت حفظ نما کیست متحضر نشود تا آنکه
 شهادت واقع گردد دید حضرت رضا
 روحی فدای امداد صد ا کردند احمدا

که بسیار امانت پدر بزرگوارم را که در نزد تو
 میباشد بگریه افتاد که فدایت شود
 مگر پدر بزرگوارم شهید شد فرمودند
 بله بالفعل از کفن و دفن پدر فارغ شده
 امداد که افرحب الا امر للبارک امانت سر
 به هر یک بگریه آنحضرت مرقه امانت را
 حاضر سر به سپرد که حسب الوصیه
 آنحضرت بیعت نمود پس از آن حضرت را
 احمد امداد بیعت کرد و جمیع خلق مطلع
 بود بر این حضور مبارک او را دیدند بیعت نمودند
 فاستحسان الله جنز کند بزرگان چا

باید کار این اطاعت انحضرت از برادر
 بزرگتر بزرگوار خود هم دلیل است
 برداشتن اخذ النبوة موهبته آنرا بدین
 خود زیرا که هر کس دارای حکمت النبوة
 مکشوفه الهیه گردد بدین خلاف رضای خدا
 و مجلس نخواهد کرد بسبب لیاقت کامله ذات
 انزلیه در دنیا و آخرت با حجت خدا یکجاست
 و این فقره را فقیر در سلسله الذهب حضرت
 ثامن الائمه روحی قدس تراب تربته الشریفة
 المبارکه التفتیه مکتوبه بدیده و تبحر
 رسید که سالت طالب مرایا المراتب طریق

میسر و آیند یا انحضرت یا همراهی فرموده
 حضور مبارک میسر باشند نه در نه حد
 هزارها مثل نکه سالت ذکر ترک کرد
 و اگر عرض شد ابلش و اتقیه کامل فرمود
 و عهد از او گرفتند که ذکر خود مراد
 ترک ممکن و این ذکر و دستور طریق
 انحضرت مؤلفه الجن والانس است از
 میان دلب مبارک انحضرت بیرون
 آمده بکمال و لویه رسید که افاضات
 هذا که ناشایسته مدخله درین آذکار
 ندارم اما سارا از کار و ادعیه در کتب

سایه دیده خوانده و نوشته است و
 شایسته‌ها هم دیده خوانده و نوشته اند و
 از کار مقرر در هر سلسله انحضرت بر ما
 شایسته‌ها می‌رسد مگر مبدء ما از
 اولیای الهیه طالب باد در دوشوق
 رسد و حافظ او بیند چنانچه انحضرت ص
 فرمودند بترك كنده ذكر كه دیده
 چه اش در کاسه است بجهت کاس و سر
 که دیدم مباداد بگردن ترا ترك نما
 و انگر بعد ها کمال ترقی و این حاصل
 پیش از پیش شد پس آنچند با کمال معرفت

در قرآن الهی شایسته
 و نوشته نا شایسته
 و نوشته اند

الهی کرد در دهر سکن موجود می‌شود
 مثل جابر بن حیان صرفی تربیت شده
 صادق ال علیه السلام که میفرماید
 در دست من اسیر است طلا و نقره
 از هزار مرتبه بیشتر بدین صورت
 بسته افتاد و فقره اش را می‌چسباند
 در یکد رجبه نیافتم فعلش متفاوت
 در طرح باند که اقیه زیاده تر و باند که
 کمتر از آن طرح کمتر می‌شود و باند
 با اولی الا بصار از آنست که برز که فرود
 الله الله من ملاحظه النیران قد مر

نرنا د ا حاقیت به مصرف قدره کم
 فی و خام و ناقص است آنراست که خوا
 شریف کفو به علیه الرحمه می فرماید
 گفته هلمه مرا مثل فرمایشات سایر از
 حکماء ظاهر شر که بر خیزد به غره مشو
 بسیار مؤمن بر ت انداز است نازد
 است استاد به پیدا کن که حل نما
 تواند کرد و الا هلاک می شو انرا
 خایب و خاسر میری و صاحب شد
 الله که تدبیر سره العزیز فرموده
 و اکت فی حل المؤمن مدانیا اخوانه قد

لایق

و شرق مرحلت فرموده هفت بحضور
 خود پس این اخت النبوة صنعیه هموار
 نقد وقت و وقت لایوت خاصکان در
 ولایت از آنکه حضرت مولی الموالیه
 علی روحی فدای عشاق فرموده اند علیه
 هر کس بخواهم عطایم باینهم یک
 سلسله الذهب است که افراد در جالش
 دارای علم و عمل هر دو بوده اند اما
 بنادرجب تقدیر و الا همکی اولیا
 کرام علما داشته اند بر می بر خیزد
 عباد و معاد خود و کمال انسانی و لایوت

بدرنا

برادر لایل عقلیه و نقلیه در مجدا و معا
 از حکماء عظام و علماء اعلام و بیا را
 افتاد لایل حسیه که بنهایت از دلایل
 عقلیه و نقلیه میبرد و بفرات که
 انکار مخالف نیست ابدان محصر است
 حکمت اخ التیو که حضرت مولی الموالی
 روحی قد اعلم فیہ صریح فرموده است که
 عنایت التیو و عینه المروءة و الناس
 تعلمون ظاهرها و حق تعالی ظاهرها بالظن
 اما ظاهرش علم و عمل ظلال و فقره است
 که اسرارش حق با خبرت کامله حب التیو

نلت ما كنت مرجيا والافلا مرتع لجاهي
 روضة قد امتلئت للزائدين افاعيا +
 خون سر و ش غیبی هفته بگویم گفت بگو
 بگو بگو فناء علیه والله ما قلنا الا
 بما شهدنا كرا را بعين اليقين فإلها
 النامعون هذا هو الحق اليقين فاستمعوا
 بعين الانصاف حتى تفهموا وقرئوا
 وفضل الله واياكم بالثبات في الصراط

المستقيم

من راي بر علم زین العابدین عجل الله فرجه
 و در علم و در علم و در علم و در علم
 و در علم و در علم و در علم و در علم



(۱۳۳)

موفق گردید

طبع این کتاب در سال ۱۳۵۲

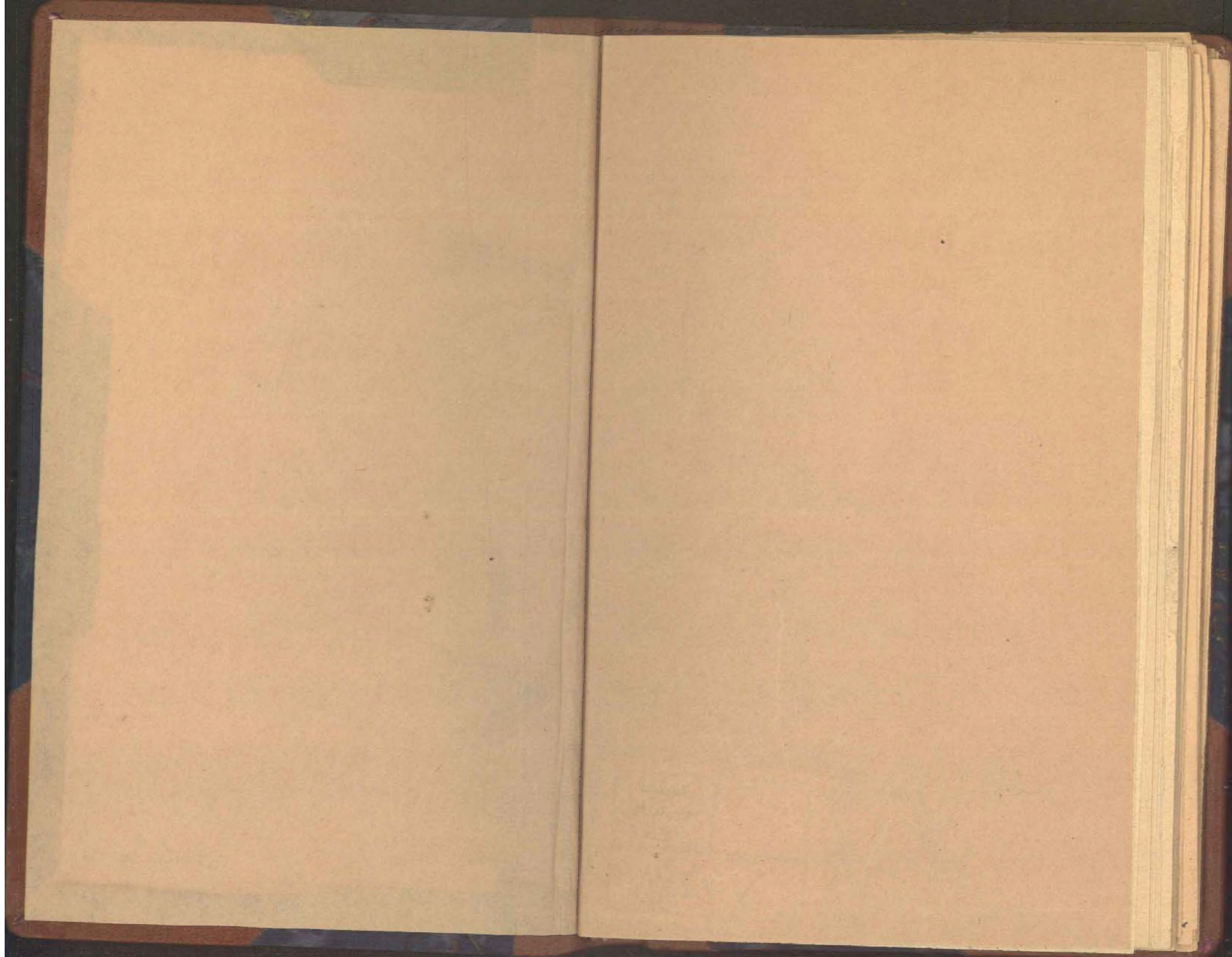
عالی حضرت رفیع منزلت صدق و امان
فطرت اخلاص و محبت سجیت عدا
التجار و خیر الحاج و الثمار حاجی رضا
قلی فاسلمایه کنده شهریه و نقد
اعظمه تعالی المراضیه و احسن حاله
استقباله من ماضیه که طلبا المرحمت
اعظمه تجانا بفقره حق و هیه و ضو

مهدی علیها الطلوة

والسلام الهدی

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۷۴۱۰۷



1v f1-v